

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



موضوع پایان نامه

تحول نظریات دولت در فقه شیعه

و

مفهوم بسط ید خارجی

استاد راهنما

جناب دکتر برزگر

استاد مشاور

جناب دکتر کدیور

نگارش

میثم محمدی

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد

سال تحصیلی

1386 - 87

سپاس

در پیشبرد و تحصیل این تحقیق، پیش و بیش از هر عامل دیگر، مدیون توجه و لطف خانواده، بویژه پدر بزرگوار و صبوری و یاری همسر مهربان و خانواده ایشان بوده ام. بی تردید بدون وجود این الطاف، پدیدآوردن سطری از این دفتر، خارج از توان و استعداد نویسنده بوده است.

نیز، فرض است که از اساتید محترم، جناب دکتر برزگر و جناب دکتر کدیور نهایت قدردانی و سپاس را به عمل آورم. هرآنچه در زمره توفیقات این تحقیق است، مرهون زحمات و راهنمایی این عزیزان بوده و هر گونه قصور از جانب نویسنده است.

چکیده

مقصود این تحقیق، بررسی سیر تحولات نظریه ولایت فقیه در بستر تاریخی قرون 12 تا 15 ق است. مفروض اساسی این تحقیق آن است که تغییر و تحولات نظریه ولایت فقیه در این دوران عوامل چندی داشته که در اینجا، بسط ید فقیهان یا توانایی ایشان در دسترسی به قدرت و یا تغییر آن، عامل اصلی انگاشته شده است. بدین منظور، تصریح این نکته ضروری است که توجه به بسط ید، نافی دیگر عوامل تأثیرگذار در تحولات نظریه ولایت فقیه نیست، بلکه به نظر، عامل بسط ید فقها مهم ترین تأثیر را در تحولات نظریه ولایت فقیه به جای گذاشته است.

فصل نخست: طرح بحث

یکی از نظرات اصلی حوزه فقه سیاسی که از ظهور صفویه در ایران ساختار مشخصی یافت و در عصر قاجار به روشنی تبیین شد تا در کنار نظریه سلطنت، رقیبی جدی برای سامان دهی امر «قدرت» در ایران به شمار رود، نظریه ولایت فقیه است. این نظریه با درک اغتصابی بودن هر نوع حکومت در عصر غیبت امام زمان (عج) و در ذیل نظریه حکومت جور در فقه سیاسی شیعه، پرورش یافته و حکومت صالح عصر غیبت را در، تولی امور مسلمین به ید فقیه شیعه جامع شرایط می داند.

با اینهمه ساختار نظریه ولایت فقیه در 4 قرن اخیر (قرن 12 تا قرن 15 ق) تغییرات و تحولات بسیاری به خود دیده و در حقیقت بررسی نظریه ولایت فقیه در طی قرون مذکور، متضمن بررسی تحولات نظریات ولایت فقیه، از دوگانه «سلطنت سلطان ذی شوکت در امور عرفی و ولایت فقیه جامع شرایط در امور شرعی» در اوایل عصر قاجار تا «ولایت عامه فقیه» در عهد زعامت آیت الله بروجردی است.

باید به این نکته توجه داشت که درک نظریه ولایت فقیه بدون توجه به سیر تحول آن ناممکن و ناقص خواهد بود و بیش از ارائه نظریات مختلف در اعصار گوناگون چیزی را به دست محقق نخواهد داد.

مراد این تحقیق بررسی سیر تحولات نظریه ولایت فقیه در بستر تاریخی قرون 12 تا 15 ق است. مفروض اساسی این تحقیق آن است که تغییر و تحولات نظریه ولایت فقیه در این دوران عوامل چندی داشته که در اینجا، بسط ید فقها یا توانایی ایشان در دسترسی به قدرت عامل اصلی انگاشته شده است. بدین منظور، تصریح این نکته ضروری است که توجه به بسط ید، نافی دیگر عوامل تأثیرگذار در تحولات نظریه ولایت فقیه نیست، بلکه به نظر، عامل بسط ید فقها مهم ترین تأثیر را در تحولات نظریه ولایت فقیه به جای گذاشته است.

با توجه به این نکته، طرح بحث در چهار محور توضیح داده می شود:

- 1- گزارش از نظرات ولایت فقیه (قرن 12 ه.ق تا قرن 15 ه.ق)
- 2- بررسی تحولات نظریات ولایت فقیه
- 3- موانع تحول و تکامل نظریات ولایت فقیه
- 4- بسط ید فقها و تحولات ولایت فقیه

1- گزارش از نظریات ولایت فقیه (قرن 12 تا قرن 15 ق)

باتوجه به اینکه نخستین دسته بندی نسبتاً کامل از نظریه ولایت فقیه در اوایل عصر قاجار بدست ملا احمد نراقی پرورده شد، به نظر می رسد طرح مستقل اندیشه ولایت فقیه در متون استدلالی شیعه زائیده این

مقطع تاریخی است.¹ در آغاز عصر قاجار از یکسو با ضعف پایگاه مشروعیت سلسله قاجاریه و از سوی دیگر با افزایش اقتدار نسبی فقهای شیعه که از عوامل دیگری چون نابسامانی شدید اجتماعی، افزایش کمی فقهای شیعه و استحکام جایگاه آنان در ایران و همچنین نیاز سلاطین قاجار به علما در جهت تحکیم مبانی سلطنت جدید، نشأت می گرفت، طرح اندیشه ولایت فقیه در ذهن و ضمیر فقهای شیعه نمود یافت. در عین حال، ذکر مسئله ولایت فقیه در متون فقهی این دوران را نمی توان به معنای ولایت سیاسی یا حکومت فقیهان دانست. در نهایت آنچه که در ذهن برخی فقهای آغاز این عصر می گذشت؛ تفکیک بین امور شرعی و امور عرفی بوده است که امور شرعی مانند قضاوت و اجرای حدود و امور حسبه را از وظایف فقیهان و امور عرفی چون، سیاست و امنیت را از وظایف سلطان دانسته اند.²

مبنای شکل گیری نظریات ولایت فقیه را می توان در سنخ پاسخ های ایشان به مهم ترین مسائل حقوق اساسی و اندیشه سیاسی در باب نظر شارع مقدس نسبت به امر سیاسی و دولت و تنظیم امور مسلمین و شعائر دین سنجید. بدین معنا، پاسخ فقیهان به این پرسش که آیا شارع، صنف یا گروه خاصی را عهده دار امور مسلمین گردانیده و اشخاص معینی را متکفل این مسئله نموده است، دو مبنای مهم را در دسته بندی نظریات ولایت فقیه نشان می دهد:

1- پاسخ آن دسته از فقیهان که نحوه حکومت خاصی را برای عصر غیبت در ادله فقهی نیافته و به تبع افراد خاصی را نیز منصوب از جانب شارع برای حکومت بر مسلمانان نمی دانند.

2- پاسخ فقیهانی که نحوه حکومت خاصی را برای عصر غیبت از ادله فقهی استنتاج کرده و نظریه ای ایجابی در باب دولت عرضه کرده اند.

این دو پاسخ به شکل گیری دو دسته نظریات با مبنای کاملاً متفاوت در نظریه ولایت فقیه انجامیده است.³

مراتب دیدگاه فقیهان دسته اول را اینگونه می توان برشمرد:

1-1: از میان امور عمومی تنها تکلیف امور حسبه از سوی شارع معین شده است.

2-1: فقیهان عادل تنها افراد مجاز به تصرف در این امور شمرده می شوند.

3-1: این گونه امور - در تلقی این فقیهان - هرگز از مسائلی چون سرپرستی افراد بی سرپرست (کودکان و سفیهان و نظایر آن) تجاوز نکرده و بلکه جواز تصرف فقیهان خارج از این امور، به صراحت نفی شده است.

4-1: به نظر اینان، هیچ دلیل شرعی، نصب فقیهان را از سوی شارع برای ولایت بر امت و تصدی امور جامعه، اثبات نمی کند.⁴

دیدگاه فقیهان این دسته را با توجه به این اشتراکات می توان در دو قول طبقه بندی کرد:

نخست: فقیهان در امور حسبه صاحب ولایت هستند.

دوم: فقیهان چه در امور حسبه و چه خارج از آن فاقد ولایت هستند. اما در حوزه امور حسبه، فقیهان عادل، قدرمقیّن افراد مجاز به تصرف محسوب می شوند.⁵

چنانکه آوردیم: دیدگاه فقیهان دسته دوم به صراحت معتقد به استنتاج نحوه خاصی از حکومت در عصر غیبت با توجه به ادله فقهی است. نظریات ایجابی این دسته از فقیهان، شامل طرح کلان اداره جامعه بر اساس تعالیم اسلامی از سوی فقیهانی است که نحوه حکومت خاصی را در زمان غیبت از ادله فقهی استنباط کرده اند.

پیش از اینکه به صریح نظریات فقیهان در باب اداره جامعه در عصر غیبت اشاره شود، تذکر این نکته نیز در توضیح شکل گیری نظریات ولایت فقیه و گونه های دیگر اداره سیاسی جامعه در عصر غیبت از سوی فقیهان شیعه، سودمند خواهد بود.

به نظر می رسد توجه به مفاهیم تقیه و اجتهاد، در توجیه نگاه فقیهان به عرصه سیاست در عصر غیبت، راه را برای توضیح نظریات ولایت فقیه هموار می کند.

مواجهه فقیهان شیعه با نظام سیاسی عصر غیبت، سه رهیافت ذیل را با توجه به مفهوم تقیه و اجتهاد در نزد فقیهان، روشن می سازد:

الف: تأکید بر اضطرار و تقیه و به تبع عدم ولایت سیاسی فقیهان، نظام سیاسی عصر غیبت را به سلطان جائز و می گذارد. در نتیجه دو راهکار: جواز همکاری با سلطان جور و تحریم همکاری با حاکمان جور ارائه می شود.

ب: تأکید بر اجتهاد به عنوان شرط اساسی مشروعیت نظام سیاسی عصر غیبت و به تبع، ولایت سیاسی مجتهدان، به دو راهکار دیگر می انجامد: 1- اصرار در عدم جواز اذن و واگذاری حکومت به دیگران و حفظ ولایت سیاسی بلاواسطه و مباشرت فقیه در امر دولت به عنوان تنها مصداق «سلطان عادل» در عصر غیبت. 2- جواز اذن به غیر فقیه و ظهور سلطان مأذون و مشروع.

ج: ولایت پادشاهان عصر غیبت مستقیماً منبث از امام معصوم است که به دلیل عدم بسط ید فقیهان و عدم فقاقت شاهان و نیاز جامعه به هر دو منجر به نظریه: ولایت فقیهان در امور شرعی و سلطنت سلطان در امور عرفی می شود.⁶

به نظر می رسد که بنیاد این رهیافت سه گانه بر بسط ید و توانایی فقیه شیعه بنا نهاده شده است و تولد نظریات ولایت فقیه بر مبنای این دیدگاه یکسره راه به تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عوامل مؤثر در بسط ید فقها می برد که در آینده از آن خواهیم نوشت.

با توجه به آنچه در پیش آمد، دسته بندی نظریات ولایت فقیه محتاج به پرسشی اساسی از مبنای مشروعیت سیاسی است. درحقیقت با تنویر نوع مشروعیت سیاسی در نگاه و نظر فقیهان، می توان به دسته

بندی نسبتاً دقیقی از نظریات ولایت فقیه دست یازید که با دو مبنای سلبی و ایجابی پیش گفته نسبت منطقی برقرار کند.

با توجه به تقسیم بندی های مشروعیت سیاسی در نظر فقیهان شیعه، می توان نظریات سیاسی فقهای شیعه را درباره حکومت در عصر غیبت، ذیل دو مبنای: مشروعیت الهی بلاواسطه و مشروعیت الهی - مردمی سامان داد.⁷

بر این اساس، نظریات دولت در فقه شیعه با توجه به دو بنیاد مشروعیت فوق و ترتیب تاریخی آن به قرار زیر است:

نخست - مبنای مشروعیت الهی بلاواسطه :

1- نظریه ولایت انتصابی فقیهان در امور حسیه (شرعیات) و سلطنت مسلمان ذی شوکت (در عرفیات) [سلطنت مشروعه]. (مدافعان: علامه مجلسی، میرزای قمی - در ارشاد نامه - ، سید کشفی، شیخ فضل الله نوری، شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت الله اراکی)

2- نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان. (مدافعان: نراقی، صاحب جواهر، بروجردی، گلپایگانی، امام خمینی قبل از استقرار جمهوری اسلامی)

3- نظریه ولایت انتصابی عامه شورای مراجع تقلید. (مدافع: آیت الله سید محمد حسینی شیرازی)

4- نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیهان. (مدافع: امام خمینی پس از استقرار جمهوری اسلامی)

دوم. مبنای مشروعیت الهی - مردمی:

5- نظریه دولت مشروطه (با اذن و نظارت فقیهان). (مدافع: میرزای نائینی، شیخ اسماعیل محلاتی، عبدالحسین لاری)

6- نظریه خلافت مردم با نظارت مرجعیت. (مدافع: سید محمد باقر صدر)

7- نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه. (مدافعان: آیت الله منتظری، استاد مطهری، آیت الله سبحانی، آیت الله صالحی نجف آبادی)

8- نظریه دولت انتخابی اسلامی (مدافعان: محمد باقر صدر، محمد جواد مغنیه، محمد مهدی شمس الدین)

9- نظریه وکالت مالکان شخصی مشاع.⁸ (مدافع: دکتر مهدی حائری یزدی)

در اینجا توضیح این نکته ضروری به نظر می رسد که: محدوده سنتی امور حسیه محدودتر از سیاست است. بر این اساس، نظریه سلطنت مسلمان ذی شوکت در عرفیات و نظریه دولت انتخابی اسلامی و حتی نظریه وکالت مالکان شخصی مشاع را می توان مبتنی بر ولایت انتصابی فقیهان در امور حسیه تلقی کرد.⁹

بنابراین این سه نظریه، در قالب قول نخست فقیهانی قرار می‌گیرد که نحوه حکومت و افراد خاصی را برای عصر غیبت از ادله فقهی نیافته‌اند. در عین حال در نظریه حسبه می‌توان ردپایی روشن از این تلقی را یافت که دگرگونی نظریات این حوزه با توجه به توانایی فقها و تعاریف متفاوتی که بر اساس بسط‌ید خویش از مصادیق حسبه ارائه می‌دادند، قابل توضیح است. با توجه به فهرست نظریات ولایت فقیه که با توجه به دو مبنای اضطراب و تقیه از یکسو و مبنای مشروعیت سیاسی از سوی دیگر ارائه شد، دامنه‌ای از حدود اختیارات ولی فقیه ترسیم می‌شود که از ذیل تا صدر (به تعبیر صحیح تر از موسع تا مضیق) نظریه حسبه را در بر گرفته و به ولایت مطلقه انتصابی فقیه ختم می‌شود. در میانه این منحنی، نظریات ولایت انتصابی عامه و ولایت انتصابی عامه شورای مراجع تقلید به دلیل مقیده بودن فراتر از حسبه و فروتر از ولایت مطلقه قرار می‌گیرند.¹⁰

برخی نویسندگان نیز از مدل دوگانه‌ای در بررسی رفتار سیاسی فقیهان شیعه و چگونگی تبیین نظریات دولت در فقه شیعه سخن گفته‌اند که می‌تواند چون حلقه اتصالی میان شکل‌گیری نظریات و عوامل تحول و تغییرات آن عمل کند.

بر مبنای این الگو: عامل ضرورت‌های اجتماعی و همگرایی علما و سلطنت به رواج اندیشه سیاسی و عامل واگرایی علما و دلزدگی آنان از سیاست به الگوی انتظار و تقیه انجامیده است.

این الگو به نحوی صریح، شکل‌گیری و تحول نظریات دولت در فقه شیعه را چونان تابعی از دگرگونی‌های عرصه سیاسی پنداشته و سرنخ تبیین اندیشه سیاسی شیعه در بحث دولت را در نسبت روشن علما و سلطنت می‌جوید که بنا بر مختار این متن، بهره فراوانی از حقیقت برده است و در ادامه متن در این خصوص توضیحاتی ارائه خواهد شد.

بر اساس الگوی فوق، چهار نظام اندیشه سیاسی شیعه از میرزای قمی تا آیت الله بروجردی، قابل ارائه است:

- 1- اندیشه اقتدار و مرجعیت دوگانه مجتهدین و سلطان در امور جامعه. (مدافع: میرزای قمی)
- 2- ولایت مطلقه و سیاسی فقیه، که با سفر کاشف العطاء به ایران صورت روشنی به خود می‌گیرد. (مدافعان: ملا احمد نراقی، صاحب جواهر)
- 3- ولایت مشروط به حضور یا بسط‌ید امام معصوم (ع). در این تلقی، عصر غیبت به ضرورت، زمان حرمان و فقدان نظام سیاسی است. (مدافعان: شیخ انصاری، آیت الله بروجردی)
- 4- اندیشه تجدد و مشروط خواهی. (مدافعان: آخوند خراسانی، میرزای نائینی، مدرس و کاشانی).¹¹

2- بررسی تحولات نظریات ولایت فقیه

تحولات نظریات ولایت فقیه از قرن 12 ه.ق بدین سو با افزایش و کاهش اقتدار فقیهان شیعه نسبتی مستقیم داشته است. بدین قرار می توان با توجه به اقتدار فقیهان شیعه و نظریات دولت در فقه شیعه منحنی ای را تصویر کرد که رشد و توسعه و همچنین محدودیت های نظریات ولایت فقیه را در نسبت با اقتدار و موقعیت اجتماعی، سیاسی و جایگاه اقتصادی فقیهان تعریف می کند.

در این میان عامل دیگری نیز بر افزایش اقتدار فقیهان شیعه در آغاز قرن 12 ه.ق و حتی پیش از آن در قرن 11 ه.ق موثر بوده است: پیروزی اصولیان شیعه بر اخباریون که در حقیقت به یاری توجه به قوه اجتهاد و «دانش» فقیه شیعه (به عنوان یکی از عوامل اساسی) ممکن شد و هم اهمیت «اجتهاد» را در دست یابی به قدرت سیاسی و یا نزدیکی بدان و تأثیرگذاری بر آن، در ذهن و ضمیر فقیهان بارور ساخت. البته این نکته در همین جا گفتنی است که بررسی نقش و تأثیر «اجتهاد» در تحول نظریات دولت در فقه شیعه، باید در حوزه بحث های گفتمان و به روش هرمنوتیکی صورت گیرد که در جای خود انجام شده است. در این مقدمه، به اختصار اشاراتی به این بحث خواهد شد و از شرح و توضیح آن صرف نظر خواهیم کرد.¹²

به نظر می رسد که دگرگونی های عصر صفوی و نزدیکی فقیهان شیعه با مسئله قدرت، یا به تعبیر دیگر، ملموس بودن قدرت در نظر فقیهان، آنان را با پرسش های جدیدی از عرصه واقعی و واقعیات عرصه سیاست روبرو کرد و خود منجر به ارائه پاسخ های جدید و به تبع تحول نظریات دولت در لسان آنان شد. بین تصور اندیشه ولایت و تحولات اجتماعی سیاسی جامعه شیعه، رابطه مستقیم وجود دارد. تا زمانی که شیعه «تجربه حکومت» نداشته و به شکل عینی با اداره جامعه و تدبیر حوزه عمومی مواجه نشده است و در حقیقت «امکان» تصدی حوزه سیاست را نداشته، هیچی بحثی در زمینه حکومت غیر معصوم در متون فقهی و غیر آن مشاهده نمی شود.¹³

بحث از «امکان» تصدی حوزه سیاست و «تجربه حکومت» عامل اساسی در درک تحولات و تغییرات نظریات ولایت فقیه است. «امکان» تصدی حکومت رابطه مستقیمی با بسط ید فقهای شیعه و نوع رابطه اینان با حکومت وقت دارد و اگر بتوان به زمینه های توسعه و تقویت بسط ید فقها و روند آن توجه جدی داشت، می توان به این پرسش اساسی پاسخ داد که «بسط ید» فقها «چگونه» در تحولات نظریات ولایت فقیه مؤثر بوده است. چگونگی یا سیر فرایند تحول نظریات فقهای شیعه در باب دولت و تصدی امر حکومت، با ارزیابی تجربه سیاسی فقها به وضوح می رسد.

در عصر صفویه مفهومی درافکننده شد که دامنه آن تا عصر قاجار و پهلوی را به روشنی در بر گرفته و تحولی عمیق در نظریات فقهای شیعه در باب حکومت مشروع صورت داده است: مفهوم سلطان عادل غیر معصوم.

این مفهوم، نظریه سیاسی پیش از صفویه را تغییر داد. نظریه سیاسی پیش از صفویه، حکومت مجاز و مشروع را منحصر در حکومت معصوم و هر حکومت دیگری را غاصب تلقی می کرد. اما از این زمان نظریه سیاسی غالب در اندیشه شیعه چنین تغییر می یابد که حکومت مشروع می تواند سلطان شیعی عادل را نیز در برگیرد.¹⁴ از این رو نوع همکاری و رویکرد فقها نیز به چنین دولتی تغییر یافته و نظریه «ولایت فقها در شرعیات و سلطنت مسلمان ذی شوکت در عرفیات» شکل می گیرد. در این میان باید به این نکته توجه داشت که با توجه به اقتدار فراوان سلاطین صفوی، فقیهان شیعه نیز از بابت میزان اقتدار پایین خود چنین انتظاری نمی بردند که سلطان شیعه مآذون از جانب آنان باشد.¹⁵ با این حال به میزان افزایش اقتدار علما در عصر قاجار، به لحاظ نظری نیز اختیارات ایشان در حوزه عمومی و سیاسی افزایش یافته و نظریه «ولایت عامه» فقها در چنین بستری زاده می شود.

برای نخستین بار این نکته مطرح می شود که فقها در حوزه عمومی صاحب حق تصرف و دخالت بوده و از «اولویت» شرعی و ولایی بهره مندند. به تصریح باید گفت که همزمان با ازدیاد اقتدار سیاسی اجتماعی فقها و کاهش قدرت سلاطین در عصر قاجار، نظریه «ولایت عامه» به نظریه غالب قرون یازدهم تا سیزدهم. ق بدل می شود.¹⁶

با تفسیر جامعه شناختی تحولات نظریات فقهی شیعه در باب دولت و تحولات آن، می توان بر این نکته نیز انگشت گذاشت که نظریه «ولایت فقیهان در شرعیات و سلطنت سلطان در عرفیات» به روشنی، برآیندی از اقتدار اجتماعی، سیاسی فقهی شیعه و کسرت اقتدار ایشان در برابر سلطان ذی شوکت بوده است. بدین قرار می توان این تفکیک را تحمیل شرایط زمانه دانست و کارکرد فقیهان را از باب «مالایدرک کله لایترک کله» و «المیسور لایسقط بالمعسور» تفسیر کرد.

به تأکید صاحب نظر فوق، البته حمایت متقابل فقیهان و سلاطین در عرفیات و شرعیات از یکدیگر نوعی «توجیه فقهی واقعیت خارجی» را نشان می دهد.¹⁷ می توان گفت که این توجیه فقهی در واقع، نتیجه تحول و دگرگونی ساختاری اقتدار فقها بوده است که پس از آن در شکل گیری نظریات جدید فقهی در عرصه سیاست نمود یافته و نظریه «ولایت عامه فقیهان» را تقویت و تثبیت کرده است.

در بررسی تحولات نظریه ولایت فقیه با توجه به بسط ید فقها، توجه به عامل تقیه نیز راهگشای ادراک موانع و همچنین راه های پیش روی فقیهان شیعه و ضیق و سعه نظریات آنان در عرصه سیاست است. بر اساس مفهوم «واقعی» تقیه و اهمیت آن در بسط ید یا قبض ید فقیهان شیعه، می توان نقش مفهوم «ضرورت نظام سیاسی» را نیز در شکل گیری نظریات ولایت فقیه باز شناخت.

در حقیقت «ضرورت» امکانی در شرایط تقیه به شمار می آید و با توجه به درک تقیه، شرایط زمانی را در نظریات ولایت فقیه بازتاب می دهد. بنابراین تعریف ضرورت تشکیل دولت در ذهن و ضمیر فقیهان شیعه، جز با درک اهمیت و موقعیت «تقیه» در نظر آنان میسر نخواهد بود.

بر این اساس، می توان به سه دیدگاه ذیل با توجه به مفاهیم ضرورت نظم سیاسی و وجوب تقیه دست یافت که الگوی نظم سیاسی در عصر غیبت را نشان می دهند:

1- بنا به دیدگاه نخست؛ با توجه به وجوب تقیه در عصر غیبت باید با سلطان جور به نحوی کنار آمد. صاحب جواهر «مطالبات اجباری سلطان جائز به اسم خراج و مقاسمه را که مرجع آنها امام عادل موقع بسط ید است همانند خراجی که سلطان عادل می گیرد، موجب برائت ذمه»¹⁸ می داند.

حتی در زمانیکه تقیه لازم نیست، باز هم به لحاظ تقیه زمانیه - عصر غیبت - قائل به اختصاص دفع خراج و امثال آن به سلطان جائز می شوند. صاحب جواهر این عمل را از «غریب» می داند.¹⁹

2- دیدگاه دوم؛ فقها را در عصر غیبت صاحب ولایت - بویژه در خراج - می داند، اما این امر به شرطی وابسته است که به روشنی از تأثیرات جدی عرصه سیاسی اجتماعی بر نظریات ولایت فقیه، پرده برمی گیرد: در حقیقت ولایت مجتهدین، مترتب بر عدم سلطان جائز است. بدین قرار حاکم شرع با وجود سلطان جائز فاقد ولایت تلقی می شود. به اعتقاد صاحب جواهر، «برای امام (ع) هم موقع قصور ید چنین حکمی وجود دارد»²⁰

3- در سومین دیدگاه نیز، تصریح می شود که فقها در عصر غیبت ولایت دارند و اگر تقیه مستلزم «مماشات» با سلطان جور نشود، همه چیز - آنچه متعلق به امام و بر عهده او بود - در حیطه اقتدار و اختیار فقیه قرار می گیرد. در این تحلیل، پرداخت خراج به سلطان جائز، منوط به استیذان از حاکم شرع است.²¹

آنچه که در این سه دیدگاه به وضوح نمایان است، غلبه مفهوم قدرت سیاسی بر شکل گیری نظریه ولایت سیاسی فقیهان شیعه است. در هر سه دیدگاه - حتی در دیدگاه سوم - ولایت فقها مشروط به عدم وجود سلطان جور یا عدم اجبار به مماشات با اوست و در حقیقت از دیدگاه فقیهای شیعه، زمانی می توان نظریه ولایت سیاسی فقها را در عصر غیبت به روشنی تدوین کرد که نسبت فقیه شیعه و سلطان شیعه مشخص باشد و در صورت چربش اقتدار فقیهان بر حکومت و قدرت، حیطه اقتدار آنان در حیطه اختیارات امام شیعه نیز داخل می شود. این نظریه نشان می دهد که تحول نظریات دولت در فقه شیعه تابعی از منحنی نسبت میان سلطان و فقیه شیعه و بسط ید وی است. بر این اساس می توان ساختار جامعه شناسانه نظریه فوق را چنین تبیین کرد که شکل گیری و تحولات نظریات ولایت فقیه وابستگی کاملی به نسبت فقیه شیعه با قدرت حاکم، موقعیت و اقتدار حکومت، موقعیت و اقتدار سیاسی، اجتماعی فقیه شیعه و شرایطی که بر بسط ید یا قبض ید او تاثیر می گذارد، دارد. از این رو باید، تحولات نظریه ولایت فقیه را با توجه به شرایط سیاسی اجتماعی تاریخ ایران و عوامل مؤثر در بسط ید فقیهان بررسی و تحلیل کرد. به نظر می رسد، هر گونه تحلیلی که تحول نظریات ولایت فقیه را بی توجه به ساختار سیاسی، اجتماعی شکل دهنده این نظریات و به

خصوصاً، بی التفات به بسط ید فقیهان و عوامل مؤثر بر آن دنبال کند، حداقل در مقام نظریه، کامل و مفید و راهنما نتواند بود.

به نظر می رسد که مناسبات سیاسی، اجتماعی در هنگامه مشروطه، آشنایی نسبی فقها با اندیشه ها و مفاهیم جدید و تلاش آنان برای تضعیف پایه های نظام فاقد قانون قاجاری در کنار ضعف شدید سلطنت در سال های منتهی به مشروطه، از یکسو اقتدار فقها را نسبت به سلطنت افزایش داده بود و از سوی دیگر به کاهش اقتدار آنان در برابر اندیشه جدید و متولیان آن و همچنین از کف رفتن یا کم رنگ شدن مناصب شرعی قدیم چون قضاوت و رتق و فتق امور شرعی مسلمانان و انتقال آن به مناصب عرفی جدید که به خصوص در عهد امیر کبیر و پس از او سپهسالار جدی شده بود، انجامید بود. این فضای سیاسی، اجتماعی، با وجود اندیشه دوری از سیاست (به منزله کسب قدرت) که سنت شیخ انصاری و پس از او میرزای شیرازی بود و در اندیشه آخوند خراسانی به ضرورت مشروطیت حکومت تبدیل یافت، باعث می شد که عالمان شیعه نسبت به تأسیس سلطنت اسلامی، دچار فقدان وسایل نظری یا منع از آن در ذهن و ضمیر خویش باشند.

مشکلات فراوان پس از مشروطه و ظهور رضاخان سردار سپه در مقام پادشاه ایران، حتی به این نتیجه انجامید که برخی فقهای بزرگ عصر مشروطه چون میرزای نائینی به شدت حامی و مؤید سلطنت شده و برخی فقهای دیگر چون حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم، به دوری شدید از سیاست و قدرت و تابعیت در برابر آن بیندیشند. فضای سلطه رضاخانی در دهه های آغازین قرن 14 ش چنان بر اندیشه فقیهان شیعه سایه افکنده بود که فرصت و توانایی کوچکترین حرکتی را از آنان سلب می کرد و به روشنی دریافته است که در چنین فضای سیاسی، اجتماعی - بخصوص به همراه مشکلات اقتصادی که برای فقهای بزرگی چون نائینی و ابوالحسن اصفهانی پدید آمده بود - با کوچکترین نشانه ای از رشد و توسعه در اندیشه ولایت فقیه روبرو نمی شویم و حتی دیده می شود که نائینی به وضوح از اندیشه «دولت مشروطه به اذن فقیه» دست شسته و حائری یزدی نیز به اندیشه دوقطبی «ولایت علما - سلطنت سلطان» متمایل می شود.

ارزیابی چنین فضایی با بررسی نشانه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن، به درک تغییر و تحولات اندیشه ولایت فقیه در ذهن فقهای این زمان یاری می رساند و تحولات شدید خود را در اندیشه میرزای نائینی روشن می سازد.

با گذر از عهد رضا شاهی و آغاز به دست گیری قدرت توسط محمد رضا شاه، حوزه علمیه قم، فقیهی پر قدرت و دارای پشتوانه قوی اجتماعی - قومی چون آیت الله بروجردی را در خود می بیند. درک نسبت میان ضعف محمد رضا شاه و قدرت آیت الله بروجردی، با تمایل آیت الله نسبت به نظریه «ولایت عامه» فقیهان شیعه، سهل تر و روان تر می شود. در اندیشه آیت الله بروجردی، فقیه شیعه ولایت عامه دارد و ایشان این نظریه را در رفتارهای خویش نسبت به شاه، دولت و مسائل اجتماعی شهر و کشور به دقت نشان می دادند. با این حال و با وجود قدرت بالای این فقیه شیعه، ایشان نسبت به ولایت سیاسی و حکومت بالمباشره

فقیه تمایل نشان نمی دادند و از هرگونه دخالت در سیاست (معطوف به قدرت) عذر داشتند. یکی از دلایل این مسئله به تجربه زمانه و زمینه شخص فقیه باز می گشت که تجربه مشروطه و سرخوردگی پس از آن را در سیمای میرزای نائینی دیده و ناراحتی هایش را در خاطرات خود از جناب آخوند خراسانی داشت. بدین جهت بود که فعالیت فقهی، سیاسی آیت الله بروجردی معطوف به کسب قدرت برای فقیه شیعه نبود، اما ولایت عامه در اندیشه فقهی ایشان نقش تعیین کننده داشت.

پس از رحلت آیت الله بروجردی و به خصوص پس از حوادث خرداد 42، اندیشه سیاسی آیت الله خمینی جلوه روشنی از تغییرات رو به توسعه نظریه ولایت فقیه را آشکار می سازد. در فصول مربوط به وقایع عصر پهلوی دوم و حوادث منجر به شکل گیری انقلاب اسلامی، بخشی را به بررسی تحولات ولایت فقیه در ذهن و ضمیر آیت الله خمینی، از کشف الاسرار در سال 1323 ش تا اندیشه های فقهی ایشان پس از شکل گیری دولت و استقرار جمهوری اسلامی نشان داده و از آن سخن گفته ایم، با اینهمه تذکر این نکته در اینجا می تواند مفید افتد که «آیت الله خمینی» بارزترین نمونه تحولات اندیشه ولایت فقیه با توجه به تغییرات سیاسی، اجتماعی و به خصوص دگرگونی های عرصه قدرت و تشکیل دولت دینی در ایران است. اساساً فقه سیاسی پس از استقرار نظام سیاسی جدید جمهوری اسلامی دستخوش تحولات عمیقی شد و در برابر پرسش های جدید ناشی از شکل گیری حکومت قرار گرفت که پاسخ بدان، سیر احکام ثانویه را در فقه به سوی تحول بر اساس ضرورت و شکل گیری شعبه ای جدید در احکام فقه الدوله، براساس مصلحت پیش برد. ناگفته پیداست که در این روند فقه شیعی و نظام سیاسی برآمده از آن در فرایند عرفی شدن قرار می گیرد و در حقیقت این فرایند، با تصادم وقایع و پرسش های عرصه واقعی سیاست به بدنه فقه، تسریع می شود. ولایت مطلقه فقیه که در عدم تقید به احکام اولیه و قانون اساسی، نقطه تمایز خود را با ولایت عامه فقیه تعریف می کند، حاصل این عصر و دستاورد آیت الله خمینی پس از تشکیل و استقرار جمهوری اسلامی است و به خصوص در دو سال پایانی عمر ایشان-1366 تا 68 ش- سیمای پررنگ تری به خود می گیرد.

با این توضیح می توان درک روشن تری از سیر تحولات و تغییرات ولایت فقیه و نظریات مربوط بدان، با توجه به بسط ید فقیهان شیعه و میزان توانایی آنان در دست یابی به قدرت یا نزدیکی و دوری به نهاد قدرت (دولت) پیدا کرد.

البته- چنانچه در آغاز این متن نیز آوردیم- بحث از مفهوم اجتهاد و دانش فقه همواره به عنوان یک مفهوم کلیدی در افزایش اقتدار فقیهان شناخته شده و به خصوص در غلبه فقیهان اصولی بر محدثان اخباری در آغاز قرن یازدهم. ق مورد توجه قرار گرفته است.

در فصل نخست این متن، در باب دیگر عوامل اجتماعی قدرت گیری فقیهان اصولی بر اخباری توضیح خواهیم داد. در اینجا می توان با اشاراتی، اهمیت این مسئله را در فرایند تجدید اقتدار فقیهان در سرآغاز عصر قاجاری نشان داد.

تجربه مجتهدین اصولی در حقیقت ناشی از تعریف نظری و عملی فقیهان شیعه عصر صفوی و اختیارات و حوزه قلمرو ایشان بوده و به آن باز می‌گشت. تلاش فکری فقهای عصر صفوی در قالب نظریه «ولایت فقها در شریعات، سلطنت مسلمان ذی شوکت (سلطان) در عرفیات»، در موضوعاتی چون نماز جمعه، جمع آوری خراج و امثال آن شکل گرفته بود. عصر قاجاری با توجه به ضعف مبانی مشروعیت سلطنت از یکسو و افزایش اقتدار فقیهان از سوی دیگر زمینه مناسبی فراهم آورده بود تا بحث از اختیارات و قلمرو اقتدار فقها صورت عملی به خود گیرد. در حقیقت درگیری فقیهان اصولی و اخباری از اینجا آغاز می‌شد و جوهره اختلاف و کشاکش فکری اصولیان و اخباریون حول نظریه «امامت» و موقعیت مجتهدین بود.²² بر این اساس نزاع فکری فقیهان دو دسته فوق بر سر مسئله ای که بر

بنیاد «اجتهاد» فقیه و دانش او، حکم به تعیین اختیارات و قلمرو اقتدار وی می‌دهد، به روشنی حاکی از تأثیرات سیاسی، اجتماعی عصر قاجاری و به تبع، احیای نظریه ولایت فقیه در آغاز این عصر است. در اندیشه فقیهان اصولی، فهم و اجرای شریعت برای اداره درست جامعه اسلامی ضروری قلمداد می‌شده و عصر غیبت، هر چند که به لحاظ فقدان حضور معصوم (ع) و عدم بسط ید او، به ضرورت دوره حرمان و نقصان است، اما علم و استنباط مجتهدین، انجام بسیاری از کارها و اختیارات امام معصوم را در زندگی سیاسی عصر غیبت،

تأمین می‌کند. از این رو در اندیشه اصولیان شیعه، جایگاه مجتهدین عصر غیبت در زندگی سیاسی، اجتماعی مسلمانان همان جایگاه امام معصوم بوده و از این جهت، «اجتهاد» فقها به منزله استمرار کارویژه های «امامت» در شرایطی متفاوت با عصر امام معصوم تلقی شده است.²³

تأمل در این قرائت به روشنی نشان می‌دهد که درک فقیهان اصولی از اصل اجتهاد، نسبت نزدیک تری با وظایف سیاسی فقیه و به تبع، اندیشه ولایت فقیه در عصر غیبت پیدا می‌کند. حال آنکه خلاء این قرائت در اندیشه اخباریون، به فقدان کارویژه های فقیه در عصر غیبت انجامیده و عملاً صورتی برای ولایت فقیه در نظریه آنان باقی نمی‌گذارد.

بدین قرار می‌توان استدلال کرد که اگر پیروزی اصولیان بر اخباریون در اوان ظهور قاجاریه در ایران ممکن نمی‌شد، شاید دستگاه اجتهادی شیعه و مسئله ولایت فقیه و کارکردهای تاریخی آن در دو قرن اخیر بروز نمی‌یافت.²⁴ در حقیقت ظهور مجتهدان قدرتمند و استدلال آنان مبنی بر اینکه «علم فقه» چونان نبوت و امامت از جمله عوامل و اسباب ایجاد کننده ولایت در امور عامه جامعه اسلامی است،²⁵ به افزایش اختیارات عالمان دین در اثر این تغییر روش شناختی انجامید. اساساً منازعات بخش قابل توجهی از علمای شیعه و سلاطین قاجار و دوره های پس از آن به میزان قابل توجهی، با ملازمه منطقی نظریه سیاسی شیعه که با تفوق اصول گرایی بر اخباری گری تقویت شده بود، قابل توضیح است.²⁶

3- موانع تحول و تکامل نظریات ولایت فقیه

به نظر بسیاری از نظریه پردازان و تحلیل گران ولایت فقیه عوامل عمده ای در عصر حضور و عصر غیبت امام معصوم (ع) مانع از شکل گیری و رشد و تکامل نظریات و اندیشه های سیاسی شیعه شده است. این موانع را به روشنی می توان در دو دسته، مرتب کرد؛ نخست: دوری و محرومیت شیعه از قدرت و تصاحب دولت.

دوم: عصمت به مثابه شرط حاکم مشروع و در عدم آن، تقویت نظریه حکومت جور در اندیشه سیاسی شیعه.

بنابراین دسته بندی، دو عامل فوق از جمله مهم ترین عوامل در مسیر فقدان اندیشه سیاسی و جلوگیری از شکل گیری و تحول اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت به شمار می رود. توجه به این نکته ما را در درک و تحلیل تحولات اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت یاری می کند که عامل نخست؛ دوری شیعه و محرومیت آن از قدرت، از اهمیت بسیاری نسبت به عامل دوم برخوردار است و در حقیقت، رویاروی عوامل سیاسی اجتماعی به عنوان تقویت کننده بسط ید فقه های شیعه و تأثیر گذاری آن بر تحولات نظریات ولایت فقیه، موانعی قرار داشته که مهم ترین آن ها، «دوری از قدرت» بوده است.

مشخص است که تلقی خاص فقه شیعه از مسئله غیبت امام زمان (عج) و ارتباط مسئله امامت با دولت به تقویت این پندار می انجامد که عصمت شرط حاکم است و قیام در عصر غیبت، به ضلالت می انجامد. این عوامل، در کنار عدم احتمال طولانی شدن غیبت امام زمان (عج) به نتیجه ای جز این منجر نمی شد که؛ یک: بحث از اندیشه سیاسی و حقوق اساسی در میان فقیهان شیعه به ایستایی و رکود دچار شود. دو: نیازی به پرداختن به مسئله دولت در میان فقیهان شیعه احساس نشود.²⁷

بر اثر عدم رشد اندیشه سیاسی و نظریه دولت در فقه شیعه، نوعی آرمان گرایی و دوری از واقعیات عرصه اجتماعی بر بدنه فقه سیاسی تحمیل شده است و فقیهان شیعه نیز بر اساس این تلقی که محرومیت از عرصه قدرت، تحمیلی بر امامان شیعه بوده و آنان نیز ناگزیر از پذیرش و تحمل آن هستند، کمتر به تلاش و کوشش برای تغییر این وضعیت یا اندیشه دست یازیدند.²⁸

از میان متفکران معاصر، مرحوم مطهری با تأکید بر این مسئله، نتیجه عدم درگیری فقه سیاسی شیعه با امر حکومت را، رکود تفکر اجتماعی فقیهان شیعه و عدم رشد اصل عدالت اجتماعی در فقه شیعه دانسته است.²⁹

محمد مهدی شمس الدین نیز، علت احتمالی غفلت فقیهان را از قلمرو سیاسی، مصادف شدن دوره تدوین فقه، با جدایی کامل رهبری سیاسی مسلمانان از رهبری دینی و فقهی آنان می داند.³⁰

نظریه پردازان اندیشه سیاسی شیعه در این نکته اتفاق نظر دارند که دوری شیعه و فقیهان و عالمان این مذهب، از قدرت عامل بسیاری مؤثری در عدم شکل گیری و رشد اندیشه سیاسی و نظریات دولت در فقه شیعه بوده و حتی در دستیابی به نظام سیاسی براساس فقه و کلام موجود شیعی سایه افکنده است.

دکتر ابوالقاسم گرجی در این باره به صراحت معتقد است که «چون شیعه- برعکس اهل سنت- دائماً تحت فشار و ظلم حکومت ها بوده و آزادی عمل برای این کار نداشته است» نتوانسته نظام سیاسی منسجمی براساس فقه و کلام خود عرضه کند. حال آنکه به اعتقاد ایشان، می توان با غور در منابع و با توجه به نیازهای زمان از همان مبانی فکری در این جهت سود برد.³¹

بنا به نظر آیت الله سید کاظم حائری نیز، علت عدم طرح مباحث دقیق و عمیق در فقه سیاسی شیعه، محرومیت شیعه از قدرت و دوری از آن بوده است. این نکته باعث پیچیدگی های فراوان و «بغرنج تر شدن» مسائل حوزه اندیشه سیاسی شیعه شده است.³²

به اعتقاد ایشان، بیشتر سؤالات راویان حدیث از امامان معصوم، راجع به چگونگی تیمم یا وضو بود، نه راجع به چگونگی حکومت اسلامی. اصحاب بین زمان خود و زمانی که بخواهند حکومت را در دست گیرند فاصله زیادی می دیدند و همین باعث شده بود که اینهمه سؤالات مثلاً درباره دارو کشیدن در حمام وارده شود و در باب حکومت نباشد. به این معنا، کاری درباره «ولایت» انجام نشده است و بر همین اساس، اگر سؤالاتی هم در مورد حکومت مطرح شده باشد، چون انگیزه ای برای حفظ جواب ها نداشته اند، چیزی به دست ما نرسیده است.³³

به نظر برخی از مدافعان نظریه ولایت فقیه، علت اصلی ناشناخته ماندن «اصل ولایت فقیه»، همانا «انزوای مذهب تشیع از ورود به صحنه جهانی و تشکیل یک حکومت الهی و اسلامی واقعی بوده است».³⁴

بر این اساس، به مرور زمان، مبانی علمی و عقیدتی این نظام؛ تنها در کتب استدلالی و دروس حوزوی- به اختصار- مطرح شده، از جایگاه اصلی خود در علم کلام وارد فقه شده و به علت عدم دست یابی به حکومت و درگیری با سیاست «به ناچار در محدوده اموال غیب و قصر، یعنی اموال مفقودان و نابالغان و مواردی از این گونه باقی مانده» است.³⁵

یک نکته مهم در فقره فوق، تذکر به فرو کاهیدن حوزه اختیارات و اقتدار ولایت فقیه به امور حسیه در تلقی سنتی آن است و مراد از اموال غیب و قصر نیز دقیقاً امور حسیه و محدودیت ولایت فقیه بدین امور است. به عقیده برخی از نظریه پردازان اندیشه سیاسی شیعه، عدم تحول و توسعه نظریات ولایت فقیه، تا قرن ها ناشی از عدم تعریف موسع و تجدید نظر در دامنه امور حسیه از نظر فقیهان شیعه بوده است.

براین اساس، امور حسیه سکوی نیکویی برای پرش فقه به حوزه عمومی محسوب می شده که البته، به دو دلیل صورت نگرفته است: یک: این که مصادیق حسبه تا عصر مشروطه از مرز سرپرستی یتیمان و سفیهان و دیوانگان فراتر نرفت و دامنه آن مسائلی چون؛ امنیت، بهداشت و آموزش عمومی را در برنگرفت. دو:

اینکه، هرگز «نهادی» برای تصدی امور حسیبه با احکام خاص مورد بحث قرار نگرفت و این امور همواره در دست فقیهان، به عنوان ولایت یا قدر متیقن جواز تصرف (به عنوان اشخاص) باقی ماند. براین اساس دولت می توانست تجلی توسعه امور حسیبه و نهاد متصدی آن باشد که نشد.³⁶

4- بسط ید فقها و تحولات ولایت فقیه

همانگونه که پیشتر نیز آوردیم، به نظر می رسد با عنایت به تحلیل انتقادی تاریخ سیاسی، اجتماعی معاصر ایران و ارزیابی نسبت سیاسی، اجتماعی فقیهان شیعه با قدرت سیاسی و نتیجه ای که از این بررسی به مشاهده و درک عوامل مؤثر بر بسط ید فقیهان شیعه از اوان عصر قاجار بدین سو، منجر می شود، می توان از این فرضیه - که فرض مختار این تحقیق است - به روشنی دفاع کرد که تحولات و دگرگونی های نظریه ولایت فقیه و سعه و ضیق آن، تابعی از کاهش و افزایش اختیارات فقیه و دامنه قلمرو او در عرصه سیاست و اجتماع است. بدین معنا بحث از تحولات ولایت فقیه، در فقدان ارزیابی از بسط ید آنان، ابتر و ناکامل خواهد ماند.

در فصل نخست این متن توضیح خواهیم داد که چگونه تحولات عصر قاجاری و دگرگونی در بسط ید برخی فقیهان بزرگ آن عصر، به شکل گیری نظریه «ولایت عامه فقها» و غلبه آن بر نظریه «ولایت فقها در شریعات و سلطنت سلطان در عرفیات» انجامید. در این جا تذکر این نکته کافی به نظر می رسد که از منظر فقیهان عصر قاجار، حوزه اختیارات فقیهان شیعه نه فقط، اشراف بر امور شرعیه، بلکه تدبیر امور عرفیه را نیز دربر می گیرد و این امور را نیز تحت اذن و نظارت فقها تعریف می کند.³⁷

از این رو «ولایت عامه فقها» به عنوان نظریه رایج عصر قاجار، نتیجه منطقی ازدیاد روزافزون قدرت اجتماعی فقهاست. با اینهمه گفتنی است که در این مرحله نیز احدی از فقیهان ادعای سلطنت و اداره بالمباشره جامعه را نداشته و نه تنها آنان آمادگی چنین کاری را نداشته اند بلکه سلاطین وقت نیز از چنین امری استقبال نمی کرده اند.³⁸

این نظریه، پس از سرکوب سیاسی عهد رضا شاهی، با قدرت اجتماعی، سیاسی آیت الله بروجردی بار دیگر اوج می گیرد و در سال های منتهی به انقلاب اسلامی ایران، ذیل تحولات شدید اجتماعی، سیاسی و بسط ید روزافزون آیت الله خمینی بسیار تقویت شده و در سال های پس از استقرار جمهوری اسلامی، عملاً تحت حکومت فقیه به «ولایت مطلقه فقیه» میل می کند.

از همین روست که می توان تأکید کرد، بررسی تحولات نظریه ولایت فقیه، باید در حضور بحث از «بسط ید» فقها صورت پذیرد و نه در فقدان آن.

آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری از فقهای معاصر نکته ای در این باب دارد که در این بحث بسیار راهگشاست. در نظر ایشان، سعه و ضیق نظری ولایت، تابعی از سعه و ضیق بسط ید خارجی فقیه است:

«اصل ولایت فقیه فی الجمله شایسته نیست درباره آن بحث شود، آنچه باید درباره آن بحث شود، قلمرو ولایت و عدم اختصاص آن به مورد (خاص) است. حق این است که این بحث (قلمرو ولایت فقیه) دائر مدار سعه بسط ید و عدم آن است. متشرعه برای فقیه مبسوط الید ولایتی را باور دارند که برای غیر او قبول ندارند. هر چه به بسط ید فقیه اضافه شود، وسعت ولایت او بیشتر خواهد شد.»³⁹

در نظر این فقیه شیعه، بحث از نظریه ولایت فقیه، به روشنی تابعی از موقعیت «عینی» و «واقعی» فقیه در عرصه سیاسی، اجتماعی است که پیش از هر چیز به بسط ید او و یا عدم آن، وابسته است.

به عقیده مدافعان جدی ولایت فقیه در جمهوری اسلامی نیز، مسئله ولایت فقیه با افزایش اقتدار برخی حکام شیعه به صورت جدی تری مطرح شد. پیش از آن فقها در منظر نظر شیعیان، فقط نواب عام امام زمان (عج) شمرده می شدند، پاسخ گویی نیازهای روزمره را برعهده داشتند و بحثی از حکومت در میان نبود و اساساً آمیدی هم بدان نبود.

با گسترش مسئله ولایت فقیه در میان توده ها، به سبب اقتدار حکام شیعه و در عین حال، نیاز آنان به فقها برای کسب مشروعیت، حکام ناگزیر به جلب موافقت فقیهان شیعه و حتی استیذان از ایشان شدند. متقابلاً فقها نیز از این فرصت برای نشر احکام دین سود می جستند، با این حال در هیچ عصری هیچ سلطانی حاضر به تحویل دادن قدرت به فقها نبوده است.⁴⁰

آیت الله سید کاظم حائری نیز معتقد است از عوامل اساسی که به تشکیل نظام سیاسی توسط فقیه شیعه جامع الشرایط یاری می رساند، بسط ید اوست.⁴¹

براین اساس حتی می توان روایاتی را که دال بر تشکیل نظام سیاسی توسط امام (ع) و تبعاً فقیه، براساس رضایت مردم بوده را به گونه ای تفسیر کرد که نشان دهنده یاری مردم - و جوب یاری مردم - جهت ایجاد بسط ید برای امام معصوم (ع) یا فقیه جامع الشرایط است. در این تلقی، اساساً بیعت به معنای «انتخاب» مردم بی معنا بوده و حضور مردم صرفاً در جهت افزایش اقتدار فقیه و ایجاد «بسط ید» برای او ارزیابی می شود.⁴²

صاحب این قرائت چهار تفسیر ذیل را از متن چنین روایاتی مراد می کند:

1- انتخاب. 2- بیعت گروهی از مردم. 3- طلب ناصر. 4- احتجاج با مخالفان.

سپس معنای روایات را به قرائت سوم و چهارم نزدیک دانسته و بیعت مردم را «نه به خاطر اعطای ولایت بلکه به خاطر امکان و قدرت خارجی» که به امام یا فقیه جامع الشرایط می دهد، معنا می کند.⁴³

در چنین نظریه ای نیز آنچه نشان دهنده سیر تحول در نظریه ولایت فقیه است، تأکید بر قدرت خارجی فقیه و بسط ید اوست که به عنوان عامل اصلی دگرگونی و تغییرات نظریه ولایت فقیه ارزیابی شده است.

با توجه به نکات فوق، این نوشتار در پی آن است که با بررسی رابطه میان عوامل سیاسی، اجتماعی قرون اخیر (قرن 12 ق تا قرن 15 ق)، موقعیت و کاهش و افزایش اقتدار سلطنت و حکام زمانه و سعه و ضیق «بسط ید» فقها که برآیندی از چنین تحلیلی است، پیوستگی میان تحول نظریات ولایت فقیه و دگرگونی حوزه اختیارات و اقتدار علما یا بسط ید آنان را نشان داده و تحلیلی جامعه شناختی از تغییرات اندیشه سیاسی شیعه عرضه کند. بدین منوال می توان این نتیجه را مفروض داشت که افزایش بسط ید فقیه، درگیری بیشتر با امر سیاست و مباشرت در حکومت دینی، نه فقط از قدسی بودن حکومت می کاهد بلکه روند عرفی شدن حکومت را تسریع می کند.

فصل بندی بدنه این تحقیق با توجه به موارد فوق، به قرار زیر است:

فصل نخست: تحول نظریه سلطنت مشروعه به ولایت عامه فقیهان؛ از ملا احمد نراقی تا شیخ مرتضی انصاری (1185 تا 1225 ش)

فصل دوم: تحول نظریه ولایت عامه فقیهان به ولایت فقیه در امور حسبیه و سلطنت مشروعه؛ از شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی تا آخوند خراسانی (1225 تا 1285 ش)

فصل سوم: تحول نظریه ولایت فقیه در امور حسبیه به نظریه دولت مشروطه (با رای مردم - با اذن فقیهان)، تداوم نظریه سلطنت مشروعه؛ از آخوند خراسانی، میرزای نائینی، شیخ فضل الله نوری تا شیخ عبدالکریم حائری یزدی (1285 تا 1291 ش)

فصل چهارم: غلبه نظریه سلطنت مشروعه بر دولت مشروطه؛ از آخوند خراسانی تا میرزای نائینی و شیخ عبدالکریم حائری یزدی (1291 تا 1325 ش)

فصل پنجم: تحول نظریه سلطنت مشروعه به نظریه ولایت عامه فقیهان؛ از شیخ عبدالکریم حائری یزدی تا آیت الله بروجردی (1325 تا 1340 ش)

سؤال اصلی:

محورهای تحول نظریات دولت در فقه شیعه چیست؟

سؤالات فرعی:

- 1- حدود اختیارات و سیاق دخالت فقها در سیاست چه سیر تطوری را دنبال کرده است؟
- 2- چه عواملی در بسط ید و قبض ید فقها مؤثر بوده است؟
- 3- بسط ید پراتیک چه تأثیراتی در تحول نظریات دولت در فقه شیعه داشته است؟